

کتاب توحید

نویسنده : آیت الله دستغیب

فصل اول

بسم الله الرحمن الرحيم

در نخستین خطبه نهج البلاغه حضرت امیر المومنین علی علیه السلام می فرماید: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ الْإِخْلَاصُ لَهُ» {نهج البلاغه خطبه ۱}

با اندیشه شناسی فطری رو به کمال می رود

سر آغاز دین الهی و نخستین دعوت پیغمبران و اولین برنامه ی مکتب های الهی شناخت خداست. اولین حرکت فکری بشر باید درباره ی خدا باشد. از آن معرفت اجمالی رو به کمال برود و به معرفت تفصیلی راه یابد. معرفت خدا یعنی، بشناسد که این عالم را صانع است، جهان پدیده است و هر پدیده را پدیدآورنده ایست، این حد از معرفت فطری است و هر بشری این معنی را در ذات خود می یابد. هیچ چیز بدون علت و سبب پیدا نمی شود. بچه هنگامی که به شعور می رسد، اگر از پشت سر چیزی جلوش بگذارند، پیش از آنکه دست به آن شی دراز کند، نگاه می کند ببیند آورنده اش کیست یا چیست؟ چیزی که نبوده وقتی اینجا پیدا می شود، حتما آورنده می خواهد، چون آوردن پدیده است.

عالم وجود را که می بیند، بحسب فطرتش می فهمد، پدیدآورنده دارد، چون «ساخته شده» پدیده است، پس آفریننده می خواهد. نگاهی به بدنش می کند، نظم و حکمت را در همه اجزا آن مشاهده می کند، یقین می کند آفریننده ی دانا و توانایی آنرا پدید آورده است. این معرفت اجمالی را که فطری است با تدبیر در آیات و تفکر در آثار باید رشد داد و آنرا زیاد کرد، تا به مرحله ی تصدیق برسد، به مرتبه یقین و اذعان قلبی برسد، به جایی که دیگر شکی برایش باقی نماند.

بدن همه ی ما از خاک است

در سوره ی مبارکه ی روم، در ضمن آیاتی که درباره ی افعال پروردگار ذکر می فرماید و نشانه های حکمت و قدرتش را تذکر می فرماید، نخست درباره ی بدن، این بزرگ آیه الهی، تذکر می فرماید: و از نشانه های خداوند این است، که شمار را از خاک آفرید، سپس شما بشر پراکنده گردید {سوره ی روم آیه ۲۰} (از آدم و حوا انسانهای بسیاری ایجاد فرمود و در اطراف زمین پراکند شدند). هر کس به قهقرا برگردد صد سال قبل چه بود، ذراتی که در عالم پراکنده بود، در خاک و هوا و آب بود، این ذرات بدست قدرت الهی در خوراکی ها جمع گردید، در گندم، برنج و همچنین علف صحراها که حیوانات می خورند جمع گردید، آنگاه از گوشت آنها و برنج و گندم، پدر و مادر خورد و چهار مرحله هضم را طی کرد، که در مرحله ی چهارم زوائد آن قسمتی دفع و قسمتی نیز در اوعیه منی قرار گرفت و در رحم پس همه در نخست خاک بودیم و دست قدرت آن را در بدن پدر و مادر جمع کرد و سپس در رحم مادر بدن را تکمیل کرد. خاک این مراتب را تا کنون طی کرده است، آیا خودش اینگونه مرتب و منظم انجام داد یا نیروی با شعور و ادراک فوق العاده ی چنین کرد؟ علم و قدرت بینهایتی دست تربیتش خاک را به این حد رساند؟

میلیون ها اجزاء لازم برای شنوایی و بینایی

آیا سزاوار نیست در بدن خودمان دقت کنیم، بدستور قرآن مجید رفتار کنیم، که به ما می فرماید « پس باید انسان بنگرد از چه چیز آفریده شده است از آب جهنده آفریده شد که از پشت و سینه ها بیرون می آید»

یک رگ و استخوان در این بدن بدون حکمت نیست، هر چه علم تشریح پیشرفت می کند، روشن تر می شود که چه حکمت ها و مصلحت ها در آفرینش اجرا بدن بکار رفته است، با این کشفیات حیرت آور اخیر- گویند در خلقت گوش سه میلیون اجزا سلول به کار رفته است، که اگر قسمتی از آن نباشد شنوایی کامل نیست- در آفرینش چشم هفت طبقه ساختمان شگفت انگیز با میلیون ها جز ساخته شده، تا دستگاه عکاسی و حس بینایی کامل گردد. هر یک از اعضا بدن چنین است، چیزی که هست تدبیر و تفکر لازم است، در شبانه روز باید اقل ساعتی را صرف تفکر و دقت در آیات الهی و عبرت گرفتن کرد، تا از معرفت اجمالی به معرفت تفصیلی و مقام تصدیق برسد.

«و کمال معرفته التصدیق به» برسد به جایی که دلش با پروردگارش نزدیک باشد، معترف و تسلیم خدا باشد، به مرتبه علم الیقین برسد، یکصدم هم احتمال خلاف ندهد، از شک گذشته، هیچ گونه وسوسه، و هم یا احتمال خلاف هم ندهد، از علم الیقین بالاتر رود برسد به عین الیقین و با زحمت کشیدن به حق الیقین برسد تا به جایی که معیت الهی نزدش از هر واضعی واضح تر و از هر روشنی روشن تر باشد.

با این روشنی چرا انکار و شک

اینجا پرسشی است که زیاد به ذهن ها می آید. هر موجودی به یک یا چند دلیل ثابت می شود. وجود خدا با اینکه به عدد موجودات عالم به عدد ریگهای بیابان و قطرات باران به عدد موها و رگها و استخوانهای بدنها همه گواه وجود خداوند. به قول سعدی:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار
هر ورقش دفتری است معرفت کردگار
در و دیوار عالم هستی آنچه به چشم می خورد که قابل احصاء نیست، شماره ندارد. اگر دریاها مرکب و درخت ها قلم شود و جنبندگان نویسنده شوند، نمی توانند کلمات خدا و نشانه های حکمت قدرت خداوند را بشمارند، آنچه دیده می شود و نمی شود دلیل بر وجود خداست، پس چه طور است که خیلی ها خدا را باور ندارند؟ آنها هم که قبول دارند، معمولاً همراه با شک و وسوسه اند. به مرحله یقین و تصدیق حقیقی نمی رسند.

همراه هر موجودی بدون حلول و اتحاد

معیت یعنی همراه بودن خدا، که در قرآن مجید در این باره می فرماید « وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ » {سوره حدید آیه ۴} هر جا هستی خدا با تو است. قیوم عالم هستی خداست، همه ما بخدا پایداریم و به خدا هستیم مگر می شود سایه باشد بدون صاحب سایه؟

در همین خطبه مبارک نهج البلاغه می فرماید: «مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا يُمْقَرَّنُهُ» {خطبه ۱ نهج البلاغه} خدا با هر موجودی هست، اما نه به چسبیدگی و نزدیکی خارجی. اگر هستی هر موجودی جدا از هستی خدا فرض شود، اصلاً هست نیست موجود هست، آن موجودی است، که خدا به او وجود داده است. خلاصه با هر چیزی هست اما نه اینکه قرین باشد. خدا و زید [زید یک اسم عربی است]، این طور نیست که هر موجودی خودش باشد و خدایش، در عرض هم باشند و در عین حال قطع نظر از وجودی که خدا به او داده است، هیچ است.

«الْمُمْكِنُ مِنْ شَأْنِهِ أَنْ يَكُونَ لَيْسَ وَ مِنْ عِلَّتِهِ أَنْ يَكُونَ أَيْسَ»

هر موجودی از جهت خودش (بما هو هو) هیچ است، ولی از حیث اینکه هستی خدا با او است، موجود می باشد. در جمله ای که منصوب به مولا امیر المومنین (ع) است می فرماید: «هیچ چیزی را ندیدم مگر اینکه خدا را قبل از آن و پس از آن و با آن می بینم» «ما رایت شیئا الا رایت الله قبله بعده و معه» هر چه را دیدم خدا را با آن دیدم. آدمی باید به حدی برسد که خدایینی برایش عادی گردد، اقلا به مرتبه علم الیقین برسد، اگر به حق الیقین و عین الیقین دسترسی نداشت، بداند هر جا موجودی است، وجودش از خداست، نه حلول و نه اتحاد که هر دو کفر و الحاد است، نه خدا در کسی و چیزی فرو رفته و نه اینکه هر موجودی مرکب از خودش و خدایش باشد، این دو (حلول و اتحاد) غلط و کفر است، بلکه هستی هر موجودی از خداست، هیچ کس هیچ چیز از خودش ندارد.

ای همه هستی ز تو پیدا شده
خاک ضعیف از تو توانا شده

توانا، دانا، بینا و شنوا شده است.

گفتیم همه ما مشتی خاک بیشتر نبودیم و اکنون موجودی هستیم که می فهمیم، می شنویم، می بینیم (إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا) (سوره دهر آیه ۲). این ظهورات از من است؟ یعنی از خاک است؟ از کجاست؟ از همان هستی است که این آثار ظهور پیدا می کند، غرض «و كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ» لازم است انسانی دعوت انبیاء را بپذیرد، از همان اول تکلیفش در راه معرفت، تدبر و تفکر در آیات الهی کند، سر در هستی خودش و دیگران در آورد.

حجاب بر چشم دل

پاسخش این است که پروردگار عالم با این همه آیات و کلمات و نشانه های بیشمار مع الوصف خفی است. جای علم و تصدیق، دل است که آدمی می تواند ببیند چشم دل نه حس، چشم بصیرت نه بصر، این چشم جسم بین است، خدا خالق جسم است، منزله است از اینکه به چشم دیده شود. اما فهم است که می تواند او را باور کند و به او علاقه پیدا کند و بگردد، تا به جایی که خودش را فدای خدایش می کند، هستیش را تقدیم پروردگارش می کند، مثل این جوانان عزیزی که هم اکنون در جبهه های جنگ جانشان را فدای اسلام می کنند. حجاب عظیمی روی آینه ی دل را گرفته که مانع بزرگ دیدن آن است و آن حجاب نفس و خودیت است، تا آدمی خودش را می بیند، محال است خدا را ببیند. تا دنبال خواسته های نفسش است، محال است دنبال خدا باشد. تا خوشنودی خودش و جلوه ی خودش را خواهان است محال است خواهان رضای خدا باشد. تا مشتاق دنیا و ریاست و مقام و مال باشد مطلب به هر روشنی هم که باشد نمی بیند. کسی که در جنبه ی شهوات و جهات نفسانی شیفته است، واضحتین اموری که وجود خداست برایش خفی می گردد. کسی که بین او و قلبش حجاب است چگونه دلش درک می کند، همان طور که اگر جلو چشم پارچه ای با مانعی قرار گیرد چگونه آفتاب به این روشنی را نمی بیند، جاه طلبی و مقام پرستی و دنیا دوستی نیز همین است، خود خواهی و خدا خواهی با هم جمع نمی شود. در مثلی عامیانه می گویند: «به یک سنگ دو کلاغ را نمی شود زد و با یک تیر دو نشان را نمی توان زد»

خود خواهی تاریک ترین حجاب ها

خود بین خدا بین نمی شود. این است که نمی گذارد آدمی خدا را ببیند، ایمان بیاورد، یعنی گروش، نه اینکه به زبان بگوید «لا اله الا الله» بلکه دلش خدا را باور داشته باشد و به دور او بتند، رضای او را بجوید، آن ایمان جایش دل است نه زبان «الهی قلبی محبوب» تا وقتی دارای حجاب است، همان حجابی که خودش درست کرده و آنرا روز به روز محکم تر کرده است، حجاب هایی که به دست خودش آنرا زیاد کرده است، هر کاری که از روی خود خواهی و خود بینی باشد، مزاحم معرفت است بلکه موجب دوری و خدای نکرده انکار است. کار بشر جاهل به جایی می رسد که می گوید من هستم اما خدا ...؟ این نتیجه حجاب دل است. من و منیت اگر قوی شود همه چیز خودش را فراموش می کند؛ اول خاک و سپس نطفه و بعد ضعیف بودنش را فراموش می کند؛ همان طوریکه پیری و فرتوتی و بیماری و تهیدستی و سپس مرگ را نیز از یاد می برد.

حضرت صادق (ع) می فرماید هیچ حجابی تاریک تر و وحشتناک تر میان بنده و پروردگارش مانند حجاب نفس و هوی نیست {مصباح الشریع باب الجهاد و الریاضه} همه اش خود پرستی است کی خدا پرستی پیدا می شود.

روژه و شب زنده داری چاره حجاب های دل

حالا چکار باید کرد که این حجاب را بر طرف کرد، حجابی که محال است با بودن آن ایمان و محبت و علم پیدا شود. بر طرف کردنش به دست خود آدمی است و راهش را نیز در همان حدیث شریف- حضرت صادق (ع) بیان فرموده است:

اسلحه برای اینکه این حجاب را ریشه کن کند و این سد را بشکند چیزی مانند گرسنگی و تشنگی در روز یعنی روزه گرفتن در روزها و بیداری به عبادت در شبها و نیاز به پروردگار عالم نیست.

روزه تاثیر فوق العاده ای در خاضع کردن نفس و برداشتن خاسته هایش دارد و مخصوصا هنگام عصر بهتر این خاصیت پیدا می شود به قسمی که بعضی ممکن است آنرا نیز درک نمایند و در خطبه شعبانیه پیغمبر اکرم (ص) دارد که شیطان در غل هستند (و الشیاطین مغلوله) شاید اشاره به همین معنی باشد هر جا که مردمان روزه می گیرند جنایات و گناهان کم می شود.

سحر خیزی در شکستن سد چهل نفس و حجاب آن اثر دارد «و المستغفرین بالاسحار- و بالاسحار هم یستغفرون» {سوره ۳ آیه ۱۷- سوره ۵۱ آیه ۱۸} خداوند این راه را در قرآن به مومنین معرفی فرموده است سحر خیزی و به در خانه خدا رفتن در ثلث شب که همه مست خواب خوش باشند آنان که مورد نظر لطف خداوند دست نیاز به درگاه بی نیاز دراز می کنند.

در خطبه همام نهج البلاغه نیز درباره ی پرهیزگاران می فرماید: که شب هنگام به کارهای روز گذشته شان رسیدگی می کنند، اگر خلاقی مشاهد کردند از تقصیرات شان به درگاه خدا می نالند. هر شب حساب روزشان را تصفیه می کنند، نمی گذارند انباشته گردد بلکه جبران می کنند.